فصل



کلیات، مفاهیم و مکاتب در روان‌شناسی

❖ در این فصل می‌خوانید:

- ❖ تعریف روان‌شناسی
- ❖ بررسی تفاوت بین شاخه‌های روان‌شناسی
- ❖ تعریف روان‌شناسی شخصیت
- ❖ تعریف روان‌شناسی اجتماعی
- ❖ ویژگی‌های رشتهٔ روان‌شناسی صنعتی
- ❖ اهمیت کاربرد رشتهٔ روان‌شناسی تربیتی در محیط‌های آموزشی
- ❖ مراحل روش علمی
- ❖ انواع روش تحقیق
- ❖ انواع مکاتب در روان‌شناسی

⊡ مقدمه

امروزه علم روان‌شناسی به گونه‌ای با همهٔ جوانب زندگی ما در ارتباط است. انسان‌ها به کمک روان‌شناسی خود را بهتر می‌شناسند و کمتر کسی را می‌توان سراغ داشت که از دانش روان‌شناسی بی‌نیاز باشد. روان‌شناسی به شما کمک می‌کند که بفهمید چرا افراد به شیوه‌های معینی اندیشه و عمل می‌کنند و هم در شما بینشی نسبت به نگرش‌ها و واکنش‌های خودتان ایجاد می‌کند.

روان‌شناسی را می‌توان چنین تعریف کرد: بررسی علمی رفتار و فرایندهای ذهنی. این تعریف موضوع‌های بسیار متنوعی را در بر می‌گیرد: دستگاه عصبی، احساس و ادراک، یادگیری و حافظه، هوش، زبان، تفکر، رشد و نمو، شخصیت، استرس، اختلالات روانی، رفتار جنسی، رفتار انسان در موقعیت‌های اجتماعی و گروهی. روان‌شناسی گسترهٔ وسیعی را شامل می‌شود و هدف از این علم مانند سایر علوم، توصیف، تبیین و کنترل رویدادهایی است که مورد بررسی قرار می‌دهد. بدین ترتیب، روان‌شناسی در جستجوی توصیف، تبیین، پیش‌بینی و کنترل رفتار و فرایندهای ذهنی است.

⊡ شاخه‌های روان‌شناسی

روان‌شناسان دقیقاً چه کار می‌کنند؟ گفتیم که روان‌شناسی، علم مطالعهٔ رفتار است، بنابراین همهٔ روان‌شناسان رفتار را مطالعه می‌کنند اما حوزهٔ کار هر یک از آنها می‌تواند متفاوت باشد. روان‌شناسان، در پژوهش، درمان و تدریس شرکت می‌کنند. در حدود پنجاه درصد افرادی که در روان‌شناسی درجات علمی پیشرفته دارند در دانشگاه‌ها تدریس می‌کنند. اینان علاوه بر تدریس، ممکن است بخش عمده‌ای از وقت خود را به پژوهش یا مشاوره اختصاص دهند. عده‌ای از آنان در آموزشگاه‌ها، بیمارستان‌ها، درمانگاه‌ها، مؤسسات پژوهشی، سازمان‌های دولتی، یا در مراکز تجاری و صنعتی به کار اشتغال دارند. گروهی دیگر نیز معلومات روان‌شناختی خود را در جهت کمک به افراد به کار می‌برند تا آنها بتوانند رفتار خود را تغییر دهند و هدفهایشان را به نحو بسیار کارآمد برآورده سازند. بعضی روان‌شناسان در هر سه زمینهٔ پژوهش، درمان و تدریس شرکت می‌کنند.

روان‌شناسان در رشته‌های تخصصی مختلف اشتغال دارند. شاخه‌های مهم روان‌شناسی به شرح زیر است:

❐ روان‌شناسی بالینی[1]

این متخصصان سر و کارشان با کاربرد اصول روان‌شناختی در امر تشخیص و درمان مشکلات هیجانی و رفتاری از قبیل بیماری روانی، اضطراب، افسردگی، اختلال‌های جنسی، اعتیاد، تعارض‌های زناشویی و خانوادگی است. در روان‌شناسی بالینی، برای ارزشیابی مسائل، از فنون مصاحبه و آزمون‌های روانی کمک می‌گیرند. آنها به مراجعان کمک می‌کنند تا مشکلات را حل کنند و رفتار ناهنجار را تغییر دهند و برای این کار از روان‌درمانی و رفتار درمانی بهره می‌برند.

❐ روان‌شناسی مشاوره[2]

مشاوران همانند روان‌شناسان بالینی، از مصاحبه‌ها و آزمون‌ها برای تشخیص مشکلات مراجعان خود استفاده می‌کنند. مراجعان آنها مشکلات سازگاری دارند نه اختلالات شدید روانی بنابراین مشاوران از روان‌درمانی استفاده نمی‌کنند. مشاوران بیشتر در مدارس، دانشگاه‌ها و مؤسسات دیگر به ارائه خدمات به مراجعانی می‌پردازند که در رفتار خود اختلال ندارند، اما در زندگی خود مشکلاتی دارند.

❐ روان‌شناسی شخصیت[3]

مطالعهٔ عواملی که موجب تمایز یک فرد از دیگران می‌شود موضوع رشتهٔ روان‌شناسی شخصیت می‌باشد. هدف این شاخه از روان‌شناسی، شناسایی و اندازه‌گیری صفات افراد و تعیین عوامل مؤثر بر فرایندهایی چون تفکر، هیجان و احساسات است. در روان‌شناسی شخصیت، موضوع‌هایی مانند اضطراب، پرخاشگری، رفتار بهنجار و نابهنجار، تفاوت‌های ناشی از نقش‌های جنسیتی مطالعه می‌شود.

❐ روان‌شناسی اجتماعی[4]

روان‌شناسی اجتماعی، ماهیت و علت‌های افکار، هیجان‌ها و رفتار آشکار فرد در موقعیت‌های اجتماعی را مطالعه می‌کند. روان‌شناسی اجتماعی، بر خلاف روان‌شناسی شخصیت، سعی می‌کند عوامل اجتماعی یا خارجی مؤثر بر رفتار را مطالعه کند، در صورتی که روان‌شناسی شخصیت، علل رفتارها را در درون خود

1. Clinical Psychology
2. Counseling Psychology
3. Personality Psychology
4. Social Psychology

فرد جستجو می‌کند. اما نباید فراموش کرد که رفتار، هم تحت تأثیر عوامل درونی و هم تحت تأثیر عوامل بیرونی است. روان‌شناسان اجتماعی موضوع‌های متعددی را مطالعه می‌کنند، از جمله رشد و تغییر نگرش، جذب و همدلی متقابل بین اشخاص، ماهیت نقش‌های جنسی و قالب‌های جنسی، اطاعت از قدرت، همرنگی با جماعت و فرایندهای تصمیم‌گیری گروهی (گنجی، حمزه، ۱۳۸۴).

❐ روان‌شناسی صنعتی[1]

در این رشته از روان‌شناسی سعی می‌کنند با شناخت شرایط و روابط بین افراد و محیط کار شرایط کار در کارخانه یا هر مؤسسه‌ای را بهبود بخشیده و از این طریق میزان کارایی و بازده را بالا ببرند. انتخاب درست کارکنان، تعیین میزان توانمندی و استعداد کارکنان، انتخاب فنون تولید، شناخت و درمان مشکلات رفتاری کارکنان در محیط‌های کاری از اهداف روان‌شناسی صنعتی می‌باشد.

❐ روان‌شناسی تربیتی[2]

ارتقاء میزان یاددهی و یادگیری هدف اصلی رشتهٔ روان‌شناسی تربیتی است. روان‌شناسی تربیتی با بهبود فنون تدریس، برنامه‌های آموزشی، تجهیزات کمک آموزشی، سعی در بهتر کردن شرایط کلاس به منظور یادگیری آسان‌تر و پایدارتر دارد. روان‌شناسان تربیتی در زمینهٔ بهبود وضعیت تعلیم و تربیت و یافتن نظام‌های آموزشی کارآمدتر به پژوهش و تحقیق می‌پردازند.

❐ روان‌شناسی فیزیولوژیک[3]

روان‌شناسان فیزیولوژیک به تأثیر عوامل زیستی، مثل وراثت، سیستم عصبی، فعل و انفعالات شیمیایی بدن، سیستم غدد درون‌ریز و عوامل محیطی مؤثر بر احساس توجه دارند.

❐ روان‌شناسی رشد[4]

در روان‌شناسی رشد، تغییرات جسمی، عاطفی، شناختی، اجتماعی از لحظهٔ لقاح تا بزرگسالی و سالخوردگی را مورد مطالعه قرار می‌دهند. در این شاخه از روان‌شناسی آنچه که بیشتر مورد توجه و پژوهش متخصصین است نحوهٔ تغییر عواملی چون شناخت، هیجان، رفتار اجتماعی، اخلاق، زبان و

1. Indostrial Psychology
2. Educational Psychology
3. Physiological Psychology
4. Developmental Psychology

توانایی‌های حرکتی در سنین مختلف است. مطالعهٔ تعارض‌های نوجوانی و دورهٔ بلوغ، بحران‌های میانسالی، شکل‌گیری رفتار در کودکان از جمله موضوعات مورد توجه رشتهٔ روان‌شناسی رشد است.

⊡ اهداف روان‌شناسی

سه هدف اصلی روان‌شناسی عبارتند از: اندازه‌گیری و توصیف، پیش‌بینی و کنترل و درک و تبیین رفتار.

سنجش و توصیف رفتار مهمترین فعالیت در رشتهٔ روان‌شناسی محسوب می‌شود. برای درک و شناخت هر پدیده‌ای ابتدا باید بتوان آن را اندازه‌گیری و توصیف نمود. برای اندازه‌گیری فرایندهای مختلف رفتار روان‌شناسان اقدام به تهیه و توسعهٔ آزمون‌ها و روش‌هایی برای اندازه‌گیری کرده‌اند. ابزارهای اندازه‌گیری باید دارای دو ویژگی مهم باشند. نخست، این ابزارها باید اعتبار[1] داشته باشند. یعنی، نمره یا رتبه یک فرد نباید در اندازه‌گیری‌های مختلف تغییر کند. برای مثال، آزمون هوشی که از یک فرد گرفته می‌شود نباید در هر بار اجرا نمرهٔ متفاوتی را نشان دهد. دوم، یک ابزار اندازه‌گیری باید دارای روایی[2] باشد. یعنی، باید همان چیزی را بسنجد که برای سنجش آن ساخته شده است. برای مثال یک آزمون شخصیت نباید میزان استرس آزمودنی را اندازه‌گیری کند. تمام فنون اندازه‌گیری و توصیف رفتار باید دارای اعتبار و روایی باشند.

دومین هدف روان‌شناسی پیش‌بینی و از این طریق کنترل رفتار است. پیش‌بینی رفتار بر اندازه‌گیری آن استوار است. روان‌شناسان در موقعیت‌های مختلفی از آزمون‌ها برای پیش‌بینی رفتار استفاده می‌کنند. به طور مثال، با استفاده از آزمون شخصیت یک روان‌شناس می‌تواند از ویژگی‌های زوجین برای ایجاد یک زندگی زناشویی موفق آگاهی پیدا کند و یا با اجرای آزمون تشخیص استعداد، برای تعیین شغل مناسب برای یک فرد مطمئن شود.

پیش‌بینی با اصلاح و کنترل رفتار اعتبار دارد. تغییر رفتار معمولاً هدف اصلی روان‌شناسان است. همهٔ روان‌شناسان سعی در تشخیص، کنترل و تغییر رفتار نابهنجار دارند. قبل از آنکه روان‌شناس بتواند رفتار را تغییر دهد، باید از طریقی قابل اطمینان که هم دارای روایی و هم دارای اعتبار باشد شناختی کلی از آزمودنی‌های خود کسب کند تا بتواند به این وسیله رفتار آنها را پیش‌بینی کند و تغییر دهد.

سومین و آخرین هدف روان‌شناسی درک و تبیین رفتار است. تبیین رفتار یعنی شناخت علت و چرایی آن، روان‌شناس سعی می‌کند که از مشاهدات خود نتیجه‌گیری کند تا علت شکل‌گیری یک

1. Reliablity
2. Validity

رفتار را تشخیص دهد. این گونه بهتر می‌توان رفتار را تغییر داد. تا وقتی علت را ندانیم، تغییر امکان‌پذیر نخواهد بود.

❐ روش‌های مطالعهٔ رفتار

روان‌شناسی یعنی، مطالعهٔ علمی رفتار. مطالعهٔ علمی چیست و چه شرایطی دارد. مطالعهٔ علمی با روش علمی انجام می‌شود که این روش دارای مراحل زیر است:

مراحل روش علمی

۱- طرح مسأله: دشوارترین مرحله در فرایند پژوهش، مشخص کردن مسأله مورد مطالعه است. در این مرحله، محقق دربارهٔ یک موقعیت، مانع و شرایط، که حالت مبهم دارد دچار تردید می‌شود و در صدد رفع این ابهام برمی‌آید تا به تعیین وضعیت مطلوب برسد. در این مرحله سؤالی در ذهن محقق شکل می‌گیرد که طی مراحل بعدی روش علمی سعی در جواب دادن به آن می‌نماید.

۲- تدوین فرضیه: بعد از طرح مسأله، محقق به صورت موقت و با توجه به اطلاعات به دست آمده در مورد موضوع به سؤال تحقیق پاسخی مثبت ارائه می‌دهد. این جمله مثبت که صحت آن موقتاً پذیرفته می‌شود، فرضیه خوانده می‌شود.

۳- جمع‌آوری اطلاعات: در این مرحله محقق برای اثبات یا رد فرضیه خود به جمع‌آوری اطلاعات لازم می‌پردازد. در این کار محقق می‌تواند با توجه به موضوع تحقیق از ابزار مختلفی برای جمع‌آوری اطلاعات استفاده نماید. محقق می‌تواند به مشاهده یا مصاحبه بپردازد، پرسشنامه تهیه کند، یا دست به انجام یک آزمایش بزند.

۴- تجزیه و تحلیل اطلاعات: بعد از جمع‌آوری اطلاعات، نوبت به تجزیه و تحلیل اطلاعات می‌رسد، در این مرحله، بسته به نیاز از روش‌های آماری مختلفی استفاده می‌شود.

۵- نتیجه‌گیری: در این مرحله است که می‌توانیم تشخیص دهیم آیا نتایج به دست آمده، فرضیه تحقیق را تأیید می‌کند یا خیر.

■ انواع روش‌های تحقیق در روان‌شناسی

در این قسمت به بحث دربارهٔ روش‌های تحقیق در روان‌شناسی می‌پردازیم. روش‌های تحقیق در روان‌شناسی مانند روش‌های تحقیق در سایر رشته‌های علوم انسانی است. اما ممکن است برخی از این روش‌های تحقیق کاربرد بیشتری در حوزهٔ روان‌شناسی داشته باشند.

■ تحقیق زمینه‌یابی[1]

از این روش هنگامی استفاده می‌شود که محقق بخواهد با نظرخواهی از یک گروه نمونهٔ کوچک، نظر یک جامعهٔ آماری بزرگ را دربارهٔ موضوعات مختلف بداند. برای جمع‌آوری اطلاعات در تحقیق زمینه‌یابی معمولاً از مصاحبه و پرسشنامه استفاده می‌شود.

□ مزایای تحقیق زمینه‌یابی

۱- اگر نمونه انتخاب شده دقیق باشد و به درستی انتخاب شده باشد، می‌توان با استفاده از این گروه نمونه، اطلاعات نسبتاً دقیقی دربارهٔ یک جمعیت زیاد به دست آورد.

۲- از آنجایی که آزمودنی را مستقیماً مورد سؤال قرار می‌دهیم بنابراین به اطلاعات دست اول و درستی می‌رسیم.

□ معایب تحقیق زمینه‌یابی

۱- عکس‌العملی بودن پاسخ‌های پاسخ‌دهنده‌ها.

۲- درصد بالای نادرست بودن یا تعمدی بودن پاسخ‌ها.

■ روش آزمایشی

در این روش پژوهش، پژوهشگر متغیری را تحت شرایط کنترل شده دستکاری می‌کند و می‌بیند که آیا در اثر این دستکاری، تغییراتی در متغیر دوم ایجاد می‌شود یا نه. این روش به پژوهشگر امکان می‌دهد که روابط علت و معلولی را کشف کند. روان‌شناسان از این روش بیشتر در تحقیقات خود بهره می‌برند.

در روش آزمایشی معمولاً دو گروه آزمودنی انتخاب می‌کنند: گروه آزمایشی و گروه گواه.

گروه آزمایشی تدبیر خاصی دریافت می‌کنند، اما گروه گواه به کار معمولی خود ادامه می‌دهد. پس از یک دوره، نتایج دو گروه با یکدیگر مقایسه می‌شود، مثلاً اگر فرضیه این باشد که مطالعهٔ کتاب‌های پلیسی کودکان را پرخاشگرتر بار می‌آورد، برای نمونه ۶۰ کودک را که ویژگی‌های یکسانی دارند، به طور تصادفی به دو گروه تقسیم می‌کنیم. به یکی از گروهها (گروه آزمایشی) کتاب‌های پلیسی می‌دهیم و گروه دیگر (گروه گواه) را به حال خود می‌گذاریم تا به روش عادی و همیشگی خود ادامه دهد. پس از مطالعهٔ مثلاً سه کتاب پلیسی، میزان پرخاشگری هر دو گروه را با یک آزمون پرخاش‌سنجی یا یا مقیاسی که خودمان می‌سازیم برآورد می‌کنیم. اگر نتایج گروه

---

1. Survey Research

آزمایشی، در آزمون پرخاشگری، بیشتر از نتایج گروه گواه شد، نتیجه می‌گیریم کـه فرضـیه تأییـد می‌شود. (کریمی، ۱۳۸۴: ۳۵)

□ مزایا و معایب روش آزمایشی

این روش، روش پژوهشی قدرتمندی است. امتیاز مهم آن این است که نتیجه‌گیـری دربـارهٔ روابـط علت و معلولی بین متغیرها را ممکن می‌سازد. پژوهشگران به این علت می‌توانند این نتایج را دربارهٔ علیت به دست آورند که کنترل دقیق به آنها امکان می‌دهـد رابطـهٔ بـین متغیـر مسـتقل و متغیـر وابسته را مشخص کنند و در عین حال، تأثیر متغیرهای مزاحم را خنثی سازند. به خاطر همین امتیاز است که روان‌شناسان معمولاً هر وقت که ممکن باشد، استفاده از روش آزمایشی را ترجیح می‌دهند. اما آزمایش محدودیت‌هایی نیز دارد. یکی از مشکلات این است که آزمایش‌هـا معمـولاً مصـنوعی هستند. چون آزمایش‌ها به کنترل زیاد بر رویدادهای غیر مترقبه نیاز دارند، پژوهشگران باید بـرای آزمایش کردن فرضیه‌هایشان موقعیت‌های ساده و سرهم‌بندی شده‌ای را تدارک ببینند. بـه عنـوان مثال، روان‌شناسان برای بررسی تصمیم‌گیری در اعضای هیأت منصفه، آزمایش‌های متعددی انجـام داده‌اند که در آنها، شرکت‌کنندگان خلاصه‌ای از یک محاکمه را می‌خوانند و بعـد رأی خـود را در مورد بی‌گناهی یا گناهکار بودن صادر می‌کنند. با این حال، منتقدان خاطر نشان سـاخته‌انـد کـه در خواست از آزمودنی برای خواندن یک خلاصه محاکمهٔ کوتاه و تصمیم‌گیری دربـارهٔ آن در مقایسـه با دشواری‌های محاکمات واقعی، بسیار مصنوعی است. در صورتی که آزمایش‌هـا خیلـی مصـنوعی باشند، قابلیت کاربرد یافته‌ها در مورد رفتار روزمرهٔ بیرون از آزمایشگاه، تردید برانگیز خواهد شـد (وین ویتن، ۱۳۹۳: ۸۲).

■ روش همبستگی

همبستگی، یعنی رابطهٔ بین دو متغیر. وقتی دو متغیر با یکدیگر رابطه داشته باشند گفته می‌شود کـه بین آنها همبستگی وجود دارد. در این روش پژوهشگران می‌خواهند مشخص کنند کـه آیـا بـین دو متغیر همبستگی وجود دارد. بر حسب ماهیت ارتباط بین دو متغیر، همبستگی مـی‌توانـد مثبـت یـا منفی باشد. آیا بین میزان استرس و یادگیری رابطه وجود دارد؟ مطالعات زیادی رابطهٔ بین میـزان استرس و یادگیری را نشان داده‌اند که این رابطه همبستگی منفـی اسـت یعنـی هـر چقـدر میـزان استرس بیشتر باشد میزان یادگیری کمتر خواهد بود. مطالعـات بـین هـوش و پیشـرفت تحصـیلی همبستگی مثبت نشان داده‌اند. معنای همبستگی مثبت این است که هر انـدازه نتـایج آزمـون‌هـای هوشی یک فرد بیشتر باشد، به همان اندازه میزان پیشرفت و موفقیت تحصیلی او در مدرسه بیشـتر خواهد بود.

با استفاده از روش همبستگی می‌توان به پیش‌بینی دقیق دست یافت و پیش‌بینی یکی از اهداف مهم پژوهش علمی است. بین اندازهٔ همبستگی و امکانی که به دانشمندان برای پیش‌بینی می‌دهد، ارتباط نزدیکی وجود دارد. هنگامی که نیروی همبستگی بیشتر می‌شود (به ۱- یا ۱+ نزدیکتر می‌شود)، توانایی پیش‌بینی یک متغیر بر اساس آگاهی از متغیر دیگر افزایش می‌یابد. اما با اینکه همبستگی زیاد به ما امکان می‌دهد که یک متغیر را بر اساس متغیر دیگر پیش‌بینی کنیم، به ما نمی‌گوید که آیا بین این دو متغیر رابطهٔ علت و معلولی وجود دارد یا نه. مشکل اینجاست که متغیرها می‌توانند بسیار همبسته باشند، اما رابطهٔ علت و معلولی بین آنها وجود نداشته باشد.

وقتی که می‌فهمیم متغیرهای X و Y با هم همبستگی دارند، فقط می‌توانیم نتیجه بگیریم که X و Y رابطه دارند. ما نمی‌دانیم که X و Y چگونه با هم رابطه دارند. ما نمی‌دانیم که آیا X علت Y یا Y علت X است، یا اینکه متغیر سومی علت هر دوی آنهاست. برای مثال، پژوهشگران بین سیگار کشیدن و خطر ابتلا به اختلال افسردگی اساسی رابطهٔ مثبتی پیدا کرده‌اند. با اینکه بین سیگار کشیدن و افسردگی رابطه پیدا شده است، ولی نمی‌توانیم بگوییم کدام یک علت دیگری است.

پژوهشگران می‌گویند نمی‌دانند آیا سیگار کشیدن باعث می‌شود که افراد نسبت به افسردگی آسیب‌پذیر شوند یا افسردگی گرایش به سیگار کشیدن را افزایش می‌دهد. علاوه بر این، آنها می‌گویند نمی‌توانند این احتمال را که متغیر سومی (Z) هر دو را ایجاد کرده باشد، منتفی بدانند. شاید اضطراب و روان رنجور خویی احتمال سیگار کشیدن و افسرده شدن را افزایش می‌دهند، بنابراین نباید فراموش کنید که همبستگی با علیت برابر نیست (ویتن، ۲۰۰۲: ۷۵).

■ روش مشاهده طبیعی

مشاهدهٔ طبیعی، یعنی، مطالعهٔ رویدادها به همان صورتی که اتفاق می‌افتند. در مشاهدهٔ طبیعی، پژوهشگران بدون دخالت مستقیم در کار آزمودنی‌ها به مشاهدهٔ دقیق رفتار می‌پردازند. عیب روش مشاهدهٔ طبیعی این است که نظر شخصی مشاهده‌گر در پژوهش دخالت می‌کند. به این ترتیب که محقق، پدیده‌ها را بر اساس تمایلات، نگرش‌ها، تجربه‌ها و انتقادهای خود تغییر و تحلیل می‌نماید.

امتیاز روش مشاهدهٔ طبیعی این است که نیاز به ابزارهای پیچیدهٔ آزمایشگاهی ندارد و در موقعیت‌های بسیار زیاد کاربرد پیدا می‌کند.

■ روش موردپژوهی[1]

موردپژوهی، بررسی عمیق یک آزمودنی واحد است. در موردپژوهی می‌توان از انواع روش‌های گردآوری اطلاعات استفاده کرد. روش‌های معمول عبارتند از: مصاحبه همراه با مشاهدهٔ مستقیم آزمودنی، بررسی سوابق و به کار بردن آزمون روانی. روان‌شناسان بالینی که مشکلات روانی را تشخیص می‌دهند و درمان می‌کنند معمولاً درمانجویان خود را موردپژوهی می‌کنند. موردپژوهی‌ها برای بررسی موضوعات خاصی مانند علت‌های اختلال‌های روانی، بسیار مناسب هستند. بزرگترین مشکل موردپژوهی‌ها این است که بسیار ذهنی هستند. اطلاعات به دست آمده از چندین منبع باید به صورتی که صرفاً به برداشت کلی منجر می‌شود، به یکدیگر متصل شوند. در این فرایند، پژوهشگران ممکن است به صورت گزینشی روی اطلاعاتی تمرکز کنند که با انتظارات آنها که معمولاً دیدگاه نظری ایشان را منعکس می‌کند، مناسب باشند (وین ویتن، ۲۰۰۲: ۱۰۰).

⊡ تاریخچهٔ روان‌شناسی

اصطلاح روان‌شناسی از دو کلمهٔ یونانی Psyche به معنی روح و Logos به معنی مطالعهٔ یک موضوع به دست آمده است. برخی از محققین تاریخ شروع روان‌شناسی را به سال ۱۸۶۰ نسبت می‌دهند. در این سال گوستاو تئودور فیخنر[2] آلمانی، کتاب اصول سایکوفیزیک (یعنی رابطهٔ جسم و روان) را منتشر کرد. اما بیشتر روان‌شناسان، تولد روان‌شناسی را به صورت یک رشتهٔ علمی، به سال ۱۸۷۹ نسبت می‌دهند، در این سال ویلهلم وونت[3]، اولین آزمایشگاه روان‌شناسی را در شهر لایپزیک آلمان ایجاد کرد.

رشته‌های فلسفه و فیزیولوژی، پدر و مادر عقلانی روان‌شناسی بودند. ویلهلم وونت آلمانی بود که سرانجام روان‌شناسی را به صورت رشتهٔ مستقلی از فلسفه و فیزیولوژی تبدیل کرد که البته روان‌شناسی از این دو رشته تغذیه می‌شد اما هویتی جدا پیدا نمود.

تاریخ‌نویسان سال ۱۸۷۹ را که به مدد تلاش‌های وونت اولین آزمایشگاه روان‌شناسی تأسیس شد «تاریخ» تولد روان‌شناسی تعیین کرده‌اند. در سال ۱۸۸۱ اولین نشریه در زمینهٔ تحقیقات روان‌شناسی توسط وونت چاپ شد.

---

1. Case Study
2. Gustave Theodor Fechner
3. Wilhelm Wundt

وونت شاگردانی را از سراسر جهان، دور خود جمع کرد و اصول روان‌شناسی علمی را به آنها آموخت. برداشت وونت از روان‌شناسی برای مدت بیست سال بر این رشته حاکم بود. او معتقد بود که زمینهٔ مطالعهٔ روان‌شناسی باید هشیاری[1] باشد: آگاهی از تجربهٔ بی‌واسطه[2]. بنابراین، روان‌شناسی مطالعهٔ علمی تجربهٔ هشیار شد. این گرایش، تمرکز روان‌شناسی را مستقیماً بر ذهن نگهداشت، اما روش‌های مورد استفاده برای بررسی ذهن باید روش علمی بود.

کم‌کم روان‌شناسی به عنوان یک رشتهٔ مجزا در جهان شناخته شد و در کشورهایی چون فرانسه، انگلیس، روسیه، اتریش و آمریکا مورد توجه قرار گرفت.

⊡ مکاتب روان‌شناسی

مکتب یعنی الگوهای فکری خاص. وقتی از مکتب‌های روان‌شناسی صحبت می‌شود، منظور روان‌شناسانی هستند که در مورد تبیین رفتار، عقاید مشترکی دارند. تا امروز مکاتب زیادی در روان‌شناسی شکل گرفتند که بعضی از آنها اهمیت خود را از دست داده و جنبهٔ تاریخی پیدا کردند و بعضی همچنان مورد توجه و استفاده باقی مانده‌اند. در ادامه به تعدادی از مکاتب مهم روان‌شناسی اشاره می‌کنیم.

❐ ساخت‌گرایی[3]

ساخت‌گرایی توسط ادوارد تیچنر، که اهل انگلستان بود و از شاگردان وونت به حساب می‌آمد ایجاد شد. تیچنر بعد از اخذ مدرک در آزمایشگاه لایپزیک به کشور آمریکا مهاجرت کرد و با اینکه زیر نظر وونت آموزش دیده بود روش خاص خود را در روان‌شناسی ایجاد نمود.

در شروع شکل‌گیری رشتهٔ روان‌شناسی تکنولوژی پیشرفته‌ای برای مطالعهٔ مغز زندهٔ در حال فعالیت وجود نداشت، بنابراین وونت و شاگردانش تصمیم گرفتند آنچه را که می‌توانستند مشاهده و اندازه‌گیری کنند مثل رنگ، گرما، صدا و انرژی‌های فیزیکی را مورد بررسی قرار دهند. از آنجا که این انرژی‌های فیزیکی حواس یک فرد را تحریک می‌کنند در روان‌شناسی به آنها محرک[4] گویند.

---

1. Consciousness

۲- منظور از تجربهٔ بی‌واسطه این است که محرک‌ها بدون دخالت یادگیری در ذهن تجربه شوند.

3. Structuralism

4. Stimulus

ساخت‌گرایان می‌خواستند عناصر اساسی تجربهٔ هشیار، مانند احساس‌ها و تصورات ذهنی را مشخص و بررسی کنند. ساخت‌گرایی بر این عقیده استوار بود که تکلیف روان‌شناسی تجزیه کردن هشیاری به عناصر اصلی آن و بررسی چگونگی ارتباط این عناصر است.

در آزمایشگاه وونت دانشجویان آموزش می‌دیدند که تجارب ذهنی یا شخصی خود از محرک‌های فیزیکی مختلف را، تحت شرایط کنترل شده، گزارش دهند. این تکنیک دقیق برای مطالعهٔ خود درون‌نگری[1] نامیده می‌شد. در این روش یکی از ابعاد فیزیکی محرکی که به آزمودنی ارائه می‌شود به شیوهٔ منطقی تغییر می‌کند و آزمودنی موظف است تجارب ذهنی خود را تحت تأثیر محرک اعلام کند تا مشخص شود که این تغییرات فیزیکی باعث چه تغییراتی در هشیاری می‌شود.

گرچه ساخت‌گرایان مسائل متعددی را بررسی می‌کردند، اغلب تحقیقات آنها به احساس و ادراک در حواس بینایی، شنوایی و لامسه مربوط می‌شد. آن چیزی که مهمتر از نظریهٔ ساخت‌گراهاست پافشاری آنها بر شیوه‌های تجربی است. آزمودنی‌ها گزارش‌های خود را تحت شرایط کنترل شده و دقیق آزمایشگاهی ارائه می‌کردند و بعد تلاش می‌شد که نتایج آنها به دقت تکرار شود.

❐ کارکردگرایی[2]

کارکردگرایی در واکنش به ساخت‌گرایی به وجود آمد. تأکید زیاد ساخت‌گرایان بر روش ساختن ساختار آگاهی باعث اعتراضاتی از سوی کارکردگرایان شد. کارکردگرایی بر اساس این عقیده استوار بود که روان‌شناسی باید کارکرد یا هدف هشیاری را به جای ساختار آن بررسی کند. هنگامی که دربارهٔ ساختار آگاهی یا ذهن صحبت می‌کنیم به نظر می‌رسد که بر وقایع درونی یا ذهنی متمرکز شده‌ایم. البته چنین وقایعی از موضوعات مورد مطالعهٔ روان‌شناسی می‌باشند، اما روان‌شناسی با رفتارها و اعمال جهت‌گیری شده به سوی جهان خارج، از جمله مردم دیگر، نیز ارتباط دارد.

بنیانگذار کارکردگرایی، ویلیام جیمز[3] (۱۹۱۰-۱۸۴۲) دانشمند آمریکایی بود، وی وظیفهٔ خود را مطالعه و توصیف ذهنِ در حال عمل قرار داد. جیمز در کتاب خود به نام اصول روان‌شناسی (۱۸۹۰) کار خود را با مطالعهٔ اساسی‌ترین اعمالی که ما انجام می‌دهیم، یعنی پاسخ‌های جسمانی خودگردان که آنها را بازتاب[4] می‌نامیم آغاز کرد. کتاب معروف اصول روان‌شناسی جیمز منبع

1. Introspection
2. Functionalism
3. William James
4. Reflex

استانداردی برای روان‌شناسی شد. ویلیام جیمز تحت تأثیر نظریهٔ انتخاب طبیعی چارلز داروین قرار داشت. طبق اصل انتخاب طبیعی، ویژگی‌های موروثی که امتیاز بقا یا تولید مثل فراهم می‌آورند بیشتر از ویژگی‌های دیگر به نسل‌های بعدی منتقل می‌شوند و بنابراین با گذشت زمان «انتخاب» می‌گردند. طبق این عقیدهٔ اساسی نظریهٔ تکاملی داروین، ویژگی‌های نمونهٔ گونه باید در خدمت هدف‌هایی باشند. جیمز این عقیده را در مورد انسان به کار برد و اعلام نمود که هشیاری آشکارا ویژگی مهم گونهٔ ماست. از این رو، او اظهار داشت که روان‌شناسی باید به جای ساختار هشیاری، کارکرد آن را بررسی کند.

جیمز از خود سؤال کرد که چرا هنگامی که سوزنی با بدنمان تماس پیدا می‌کند ناگهان به بالا می‌جهیم، یا هنگامی که دستمان به یک جسم داغ برخورد می‌کند به سرعت آن را عقب می‌کشیم. از نظر جیمز می‌شد چنین بازتاب‌هایی را با استفاده از علم عصب‌شناسی[1] تبیین نمود، یعنی بر اساس فیزیولوژی و کارکرد سیستم عصبی. از آنجا که جیمز و همکارانش اهداف یا کارکردهای سازشی رفتار را مطالعه می‌کردند، آنها را کارکردگرایان می‌نامند.

❐ رفتارگرایی[2]

در اوایل دههٔ ۱۹۰۰، مکتب فکری دیگری پدیدار شد که روند روان‌شناسی را به نحو چشمگیری تغییر داد. رفتارگرایی که جان بی. واتسون[3] (۱۹۵۸-۱۸۷۸) آن را بنا نهاده نوعی گرایش نظری بر اساس این فرض است که روان‌شناسی علمی، فقط باید رفتار قابل مشاهده را مطالعه کند. در واقع، واتسون معتقد بود که روان‌شناسان باید مطالعهٔ هشیاری را کلاً کنار بگذارند و صرفاً روی رفتارهایی تمرکز نمایند که بتوانند مستقیماً آنها را مشاهده کنند (وین ویتن، ۲۰۰۲: ۴۵).

واتسون با روش درون‌نگری ساخت‌گراها مخالف بود. او معتقد بود تنها اطلاعاتی که قابلیت بکارگیری در روان‌شناسی، به عنوان یک علم تجربی را دارند اطلاعات مربوط به رفتار بیرونی و قابل مشاهدهٔ افراد است. واتسون اصرار داشت که رفتار تحت تأثیر محرک‌های موجود در محیط قرار دارد و وظیفه اصلی روان‌شناسان باید کشف رابطهٔ بین محرک‌ها و پاسخ‌ها باشد. به عقیدهٔ وی ذهن موضوعی نبود که بتوان آن را به طور عینی مطالعه نمود و در نهایت رویدادهای شخصی

1. Neurology
2. Behaviorism
3. John B. Watson

هستند. هیچ کس نمی‌تواند افکار دیگری را ببیند یا آن را لمس کند. در نتیجه اگر قرار باشد روان‌شناسی علمی شود، باید هشیاری را به عنوان زمینهٔ مطالعهٔ خود رها سازد و در عوض علم رفتار شود.

رفتار به هر گونه پاسخ یا فعالیت ارگانیزم اشاره دارد که آشکار یا قابل مشاهده باشد. واتسون معتقد بود که روان‌شناسی می‌تواند هر چیزی را که افراد انجام می‌دهند یا می‌گویند، مطالعه کند، اما نمی‌تواند افکار، امیال و احساس‌هایی را که با این رفتار همراه هستند به صورت علمی مطالعه کند. از مکتب رفتارگرایی سنتی مکاتب دیگری تحت عنوان نو رفتارگرایان منشعب شدند. این مکاتب در اواخر دههٔ ۱۹۳۰ و طول دههٔ ۱۹۴۰ میلادی در اوج خود بودند. مهمترین رهبران این مکاتب که عبارت بودند از تولمن[1] (۱۹۳۲)، هال[2] (۱۹۴۲) و گاتری[3] (۱۹۵۲) تلاش می‌کردند که نظریه‌های کلی در مورد رفتار را بر اساس آزمایش‌های حیوانی تدوین کنند.

❐ مکتب گشتالت[4]

مکتب گشتالت در مخالفت با مکاتب ساخت‌گرایی و کارکردگرایی در آلمان شکل گرفت. گشتالت یک کلمهٔ آلمانی است که به معنای کل به کار می‌رود. منظور از گشتالت این است که کل هر چیز از مجموع اجزای تشکیل‌دهندهٔ آن بیشتر است. مثلاً کل یک شاخه گل، چیزی بیشتر از مجموع ساقه، برگ، گلبرگ‌ها، پرچم و کاسبرگ‌های آن دارد و آن ساخت و ساز گل است، یعنی اگر همهٔ اجزای یک شاخه گل را از هم جدا کنیم و در کنار یکدیگر قرار دهیم، شاخه گلی وجود نخواهد داشت، در صورتی که اجزا فرق نکرده است.

روان‌شناسان گشتالت نیز، همچون ساخت‌گراها بر تجربهٔ ذهنی و آگاهی متمرکز شدند، اما آنها قبول نداشتند که می‌توان محتویات ذهن را قطعه به قطعه مورد تحلیل قرار داد. مثلاً یادگیری یک کل است و نمی‌توان با کنار هم گذاشتن اجزای مختلف یادگیری، کل یادگیری را مشخص کرد.

روان‌شناسان گشتالت معتقد بودند که ذهن به سادگی اطلاعات حسی را دریافت نمی‌کند، بلکه دارای نقشی فعال در سازماندهی اطلاعات دریافتی است. به همین دلیل ما یک صفحهٔ نوشته را به صورت نوشته‌های سیاهرنگ در یک زمینهٔ سفید می‌بینیم، نه مخلوطی از محرک‌های سیاه و سفید.

---

1. Tolman
2. Hull
3. Guthrie
4. Gestalt

باز به همین دلیل است که ما در سری عکس‌های ثابتی که یک فیلم را می‌سازند حرکت را می‌بینیم. این روان‌شناسان قوانینی نیز برای سازماندهی ادراک یافتند. این قوانین عبارتند از:

۱- قانون مجاورت: بر اساس این قانون عناصر نزدیک به هم (چه از نظر مکانی و چه از نظر زمانی) به صورت یک گروه ادراک می‌شوند.

۱- قانون مشابهت: این قانون بیان می‌دارد عناصری که از لحاظی به هم شباهت دارند به صورت یک گروه ادراک می‌شوند، مشروط به آنکه عوامل مجاورت مخلّ این گروهبندی نشود.

۳- قانون تکمیل: بنابراین قانون عناصری به صورت یک گروه ادراک خواهند شد که ادامه یا مکمّل یک زنجیره قانونمند باشند.

۴- قانون سادگی: افراد میدان ادراکی خود را به صورت شکل‌های ساده و منظم ادراک می‌کنند. (فومنی و همکاران، ۱۳۸۴: ۳۵۰)

این مکتب در سال ۱۹۱۲ در آلمان توسط ماکس ور تایمر[1] و همکارانش، ولفگانگ کهلر[2] و کورت کافکا[3] پایه‌گذاری شد. آنها روش درون‌نگری سنتی را کنار گذاشتند و به نوعی درون‌نگری آزاد به نام «پدیدارشناسی» متوسل شدند.

❐ مکتب روان تحلیلگری

بنیانگذار مکتب روان تحلیلگری[4] یا روانکاوی زیگموند فروید[5] (۱۹۳۹-۱۸۵۶)، پزشک اتریشی بود. این مکتب تأثیر بسیار زیادی بر رشتهٔ روان‌شناسی گذاشت با اینکه فروید نظریهٔ خود را برای درمان بیماری‌ها در خارج از حوزهٔ پزشکی ایجاد نمود. فروید معتقد بود که رشتهٔ روان‌پزشکی در قرن نوزدهم نتوانسته روش‌های مناسبی برای طبقه‌بندی بیماری‌های روانی ایجاد کند. بنابراین با استفاده از روش مشاهده و آزمایش سعی در ابداع روش درمانی جدیدی داشت. روان تحلیلگری اساساً نامی است که بر شیوه درمانی فروید گذارده شده. در این روش تداعی آزاد[6] ابزار اصلی مورد استفاده است. در این روش بیمار هر چه را که به ذهنش می‌رسد به درمانگر گزارش می‌دهد.

---

1. Max Wertheimer
2. Wolfgang Kohler
3. Kurt Kaffka
4. Psychoanalysis
5. Sigmond Freud
6. Free Association

فروید دربارهٔ شخصیت نظریهٔ جدیدی را مطرح نمود. وی شخصیت را به سه قسمت اصلی تقسیم می‌کند: نهاد[1]، که شامل تکانه‌های زیستی اساسی است، خود[2] که با فشارهای محیطی تطابق می‌یابد و واسطهٔ بین خواسته‌هی نهاد و فراخود است و فراخود[3] که نشان دهندهٔ دستورات وجدان اخلاقی خود است. در سال ۱۹۲۰، نظریهٔ روانکاوی در سرتاسر جهان شناخته شده بود اما با مقاومت زیادی در روان‌شناسی مواجه بود. بیشتر روان‌شناسان در آن زمان از تمرکز بر عوامل ناشناختهٔ هشیار در شک بودند و به رفتار قابل مشاهده تکیه داشتند. آنها که مشاهدهٔ علمی تجربهٔ هشیار را غیر ممکن می‌دانستند چگونه می‌توانستند قبول کنند که تجربهٔ ناهشیار را می‌توان بررسی کرد. اغلب روان‌شناسان در آن زمان، نظریهٔ روانکاوی را غیر علمی می‌دانستند اما بعد از مدتی در دههٔ ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ این دیدگاه مقبولیت زیادی پیدا کرد و بر پزشکی، هنر و ادبیات تأثیر زیادی گذاشت.

❐ مکتب زیست‌گرایی

مکتب زیست‌گرایی معتقد است که افکار، تخیلات، رؤیاها و تصاویر ذهنی، به وسیلهٔ دستگاه عصبی و به ویژه مغز ایجاد می‌شوند. روان‌شناسان زیست‌گرا تلاش می‌کنند بین رویدادهایی که در مغز اتفاق می‌افتد، مثل فعالیت سلول‌های مخ و فرایندهای ذهنی، رابطه به دست آورند. آنها از فنون تحریک الکتریکی و نموداری استفاده می‌کنند تا معلوم شود این قطعات در فعالیت‌های روانی و پاسخ‌های هیجانی و رفتاری وارد عمل می‌شوند یا نه. به کمک این دیدگاه، روان‌شناسان توانسته‌اند قسمت‌هایی از مغز را که هنگام گوش دادن به موسیقی، حل مسائل ریاضی یا هنگام رنج بردن از برخی اختلال‌های روانی وارد عمل می‌شدند، کشف کنند. آنها پی برده‌اند که تولید مواد شیمیایی در برخی قسمت‌های مغز، در ذخیره‌سازی اطلاعات، یعنی تشکیل حافظه، جنبهٔ بنیادی دارد. روان‌شناسان زیست‌گرا، اثر هورمون‌ها و ژن‌ها را نیز مطالعه می‌کنند. آنها معتقدند که ژن‌ها عناصر اصلی توارث هستند و هوش، استعداد، رفتار بهنجار، رفتارهای جنایی و حتی تمایل به اعتیاد به مواد مخدر و غیره را تحت تأثیر قرار می‌دهند (گنجی، ۱۳۸۴: ۵۵).

❐ مکتب شناخت‌گرایی

دههٔ ۱۹۵۰ شاهد بلوغ روان‌شناسی به عنوان یک حرفه بود. مکتب شناخت‌گرایی افکار و فرایندهای ذهنی را مطالعه می‌کند. مکتب شناخت‌گرایی معتقد است که رفتار انسان را نمی‌توان بدون بررسی این موضوع به طور کامل درک کرد که چگونه افراد اطلاعات را کسب، اندوزش و پردازش می‌کنند.

---

1. Id
2. Ego
3. Super Ego

مشهورترین روان‌شناس شناخت‌گرا ژان پیاژه[1]، مبتکر بنام سوئیسی است. مطالعات پیاژه دربارهٔ رشد ذهنی یا شناختی کودکان سرآغاز شروع تحقیقات زیادی در زمینه روان‌شناسی رشد شد و تحولات زیادی در این زمینه ایجاد نمود.

❐ مکتب انسان‌گرایی

در دههٔ ۱۹۵۰، رفتارگرایی و نظریهٔ روان‌تحلیلگری (روانکاوی) با نفوذترین مکاتب فکری در روان‌شناسی شده بودند. با این حال، خیلی از روان‌شناسان این گرایش‌های نظری را ناخوشایند می‌دانستند. اتهام اصلی که به این دو مکتب وارد شد این بود که آنها «انسانیت زدا» هستند. نظریهٔ روانکاوی به خاطر عقیده‌اش به اینکه رفتار تحت سلطهٔ امیال ابتدایی جنسی قرار دارد، مورد حمله قرار گرفت. از رفتارگرایی به خاطر اشتغال آن به بررسی رفتار سادهٔ حیوان انتقاد شد. از هر دو نظریه به این علت انتقاد شد که می‌گفتند انسان‌ها سرنوشت خود را در اختیار ندارند. از همه مهمتر، افراد زیادی معتقد بودند که این دو مکتب فکری نتوانسته‌اند ویژگی‌های منحصر به فرد رفتار انسان را تشخیص دهند (وین ویتن، ۲۰۰۲: ۱۱۰).

مکتب انسان‌گرایی بر توانایی انسان در خودشکوفایی، نقش اصلی آگاهی، آگاهی از خویشتن و توانایی انتخاب تأکید دارد. انسان‌گرایان نظر خوشبینانه‌ای در مورد ماهیت انسان دارند. آنها معتقدند که انسان‌ها آلت دست میراث حیوانی یا شرایط محیطی‌شان نیستند. به علاوه، آنها می‌گویند چون انسان‌ها اساساً با سایر حیوانات فرق دارند، پژوهش دربارهٔ حیوانات ربط چندانی به آگاهی از رفتار انسان ندارد.

کارل راجرز[2] (۱۹۸۷-۱۹۰۲) و آبراهام مزلو[3] (۱۹۷۰-۱۹۰۸) از برجسته‌ترین روان‌شناسان انسان‌گرا بودند. این دو معتقد بودند که روان‌شناسان برای شناخت رفتار انسان باید سایق اساسی انسان به سمت رشد شخصی را در نظر بگیرند. آنها معتقد بودند که انسان‌ها به تداوم رشد و تحقق بخشیدن به استعدادهایشان نیاز اساسی دارند.

1. Jean Piajet
2. Carl Rogers
3. Abraham Maslow

خلاصه فصل اول

- روان‌شناسی را می‌توان چنین تعریف کرد: بررسی علمی رفتار و فرایندهای ذهنی
- شاخه‌های روان‌شناسی:

- روان‌شناسی بالینی: این متخصصان سر و کارشان با کاربرد اصول روان‌شناختی در امور تشخیص و درمان مشکلات هیجانی و رفتاری از قبیل بیماری روانی، اضطراب، افسردگی، اختلال‌های جنسی، اعتیاد، تعارض‌های زناشویی و خانوادگی است.
- روان‌شناسی مشاوره: مشاوران همانند روان‌شناسان بالینی، از مصاحبه‌ها و آزمون‌ها برای تشخیص مشکلات مراجعان خود استفاده می‌کنند. مراجعان آنها مشکلات سازگاری دارند نه اختلالات شدید روانی بنابراین از روان درمانی استفاده نمی‌کنند.
- روان‌شناسی اجتماعی: ماهیت و علت‌های افکار، هیجان‌ها و رفتارهای آشکار فرد در موقعیت‌های اجتماعی را مطالعه می‌کند.
- روان‌شناسی شخصیت: مطالعهٔ عواملی که موجب تمایز یک فرد از دیگران می‌شود موضوع رشتهٔ روان‌شناسی شخصیت می‌باشد.
- روان‌شناسی صنعتی: در این رشته سعی می‌شود با شناخت شرایط و روابط بین افراد و محیط کار، شرایط کار در کارخانه یا هر موسسه‌ای را بهبود بخشیده و از این طریق میزان کارایی و بازده را بالا ببرند.
- روان‌شناسی تربیتی: در زمینهٔ بهبود وضعیت تعلیم و تربیت و یافتن نظام‌های آموزشی کارآمدتر به پژوهش و تحقیق می‌پردازند.
- روان‌شناسی فیزیولوژیک: به تأثیر عوامل زیستی چون وراثت، سیستم عصبی، فعل و انفعالات شیمیایی بدن، سیستم غدد درون ریز و عوامل محیطی مؤثر بر احساس توجه دارند.
- روان‌شناسی رشد: در روان‌شناسی رشد تغییرات جسمی، عاطفی، شناختی، اجتماعی از لحظهٔ لقاح تا بزرگسالی و سالخوردگی را مورد مطالعه قرار می‌دهند.

- اهداف روان‌شناسی:

- اندازه‌گیری و توصیف رفتار
- پیش‌بینی و کنترل رفتار
- درک و تبیین رفتار